

## استکمال نفس از نظر ابن عربی و ملاصدرا

سید حسین واعظی

گروه معارف اسلامی دانشگاه امام حسین (ع)

### چکیده

نفس انسانی مرتب در حال هیبوط و صعود بوده و هر لحظه خلع و لبس جدید دارد. البته اکثر مردم از این لطیفه مهم غافل شده و به موجب همین غفلت تعلق به دنیا یافته‌اند. نفس انسانی از بدو حدوث محتاج به جسم بوده و به نحو بالقوة مستعد کمالات لایتناهی است که با گذر از هر نشأه و مرتبه‌ای بخشی از استعدادات آن بالفعل می‌گردد. لذا در ابتدا واجد صورت دنیایی و سپس برزخی و در نهایت اخروی و عقلی می‌گردد. پس در اول سیر خود عقل هیولانی داشته و در نهایت به عقل بالفعل نایل می‌گردد.

این نفس در هر مرتبه‌ای قرار گیرد با آن متحده شده و جامع مراتب قبل نیز هست در عین حالی که تشخیص آن از بین نمی‌رود. لذا در طی مسیر استکمالی خود، مقامات مختلفی از قبیل حسی، خیالی، فکری و شهودی را کسب می‌نماید که در تمام این مسیر نیز تحت تدبیر عقل فعال و فیاض عمل کرده و از آن کسب فیض نموده و به مادون خود افاضه می‌کند بر این اساس از حیثی منفعل و از حیثی دیگر فاعل است. پس می‌توان گفت: عقول واسطه بین نفوس و حق تعالی بوده و نفوس نیز واسطه میان عقول و مادون خود هستند و علت ارسال رسل و اولیاء به عنوان عقول کامله نیز تحقق همین وساطت می‌باشد.

### مقدمه

ماهیت نفس از نظر حکماء متفاوت بیان شده است و در میان فلاسفه اسلامی تقایمی که

در تعاریف حکماء یونانی در خصوص نفس مطرح بوده مرتفع گردیده است و کمال این تعریفات و بحثهای نفس در حکمت متعالیه ارایه شده است. از طرفی چون ملاصدرا نفس را از سنخ وجود می داند و همانگونه که وجود مشکک است نفس را نیز تشکیکی می داند و نیز ابن عربی چون قائل به وحدت وجود بوده و عوالم مختلفی برای ظهور نفس قائل شده است که می توان به نحوی این عوالم را به عنوان شئون تلقی نمود، لذا سزاوار است این دو نظریه با هم مقایسه گردد.

### روش و مراحل تحقیق

در این تحقیق عمدتاً از روش اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده شده است بدین صورت که ابتدا نظر دو عالم بزرگوار از کتب مختلف ایشان اخذ شده بعداً با حذف موارد تکراری این دو نظریه با هم منطبق گردیده است.

### نتایج

این مقاله به نحو اجمال می تواند نتایج زیر را بیان نماید:

- ۱- همه نفوس ذاتاً به سوی آخرت و مبدأ اصلی خویش در تکاملند ولی تعلقات دنیایی گاهی موجب فراموشی این مهم می گردد.
- ۲- نفوس در طی مسیر استکمالی خویش، مراحل هیولانی، بالملکه و بالفعل را طی می کنند تا متصل به عقل فعال گردیده و ثمره عالم محقق شود.
- ۳- نفوس جمیع مراتب و مراحل و نشأت خود را حفظ کرده و در هر مرحله علیرغم حفظ فعلیتهای قبلی با مرتبه فعلی و جدید نیز متحد شده و تشخیص آن از بین نمی رود.
- ۴- منازل عمده نفوس در مسیر استکمالی بنطور خلاصه عبارتند از درجات محسوسات، متخیلات متوهمات و معقولات که همان وصول به مقام روح الهی است و در این مرتبه نهایی به درجه عشاق و مشاهدین حق که غایت کمال انسانی و مقام مشترک اولیاء است نائل می گردد.
- ۵- مفیض کمالات در جمیع مراتب، عقل فعال و قیاض، یعنی روح القدس می باشد که این عقل، نفوس را از قوه به فعلیت محض می رساند.

## کیفیت استکمال نفس

همواره انسان در حال تحوّل و انتقال از دنیا به سوی آخرت است و در این مسیر مرتّب در حال قیام از قبور و صعود به سوی قیامت است. انسان از نظر بافت وجودی به نحوی است که به طور مداوم در طلب خروج و ارتحال از نشأه‌ای به نشأه دیگر است و لذا هر ساعتی و لحظه‌ای خلع و لبس جدید دارد تا به ملاقات خدا نائل گردد. حال در این ملاقات یا شادمان و مسرور و یا معذب و مقهور است. "یا ایها الانسان انک کادح الی ربّک کدحا" فملاقیه<sup>(۱)</sup>

البته اکثر مردم از این ارتحال مداوم در غفلتند. "لقد کنت فی غفلة من هذا..."<sup>(۲)</sup> و حال اینکه قرآن کریم می‌فرماید: "... بل هم فی لبس من خلق جدید"<sup>(۳)</sup> و نیز می‌فرماید: "و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمرمر السحاب..."<sup>(۴)</sup>

انسان به خاطر همین غفلتش، تعلق به این دنیا پیدا کرده و آخرت را از یاد برده است و روی به سوی شهوات و اعراض از آیات الهی دارد. به همین خاطر است که هنگام ظهور قیامت در تعجب مانده، گوید: "قال یا ولنا من بثنا من مرقدنا..."<sup>(۵)</sup> و به آنها گفته می‌شود: "... هذا ما وعد الرّحمن و صدق المرسلون"<sup>(۶)</sup> و نیز می‌فرماید: "انهم یرونها بعیدا و نریه قریبا"<sup>(۷)</sup> ولی کسی که آگاه و هوشیار به این ارتحال و خروج از قوه به فعل و کسب کمالات باشد، به آخرت یقین و اقرار داشته و با بصیرت خود، قیامت را شاهد است.<sup>(۸)</sup>

ابن عربی: خط سیر انسان از ابتدا تا انتهای عالم است و در تمام این مسیر، که از عدم به وجود آمده، به سوی بی‌نهایت الهی رجوع خواهد نمود، "... و الیه یرجع

۱- ای انسان، برآستی که توبه سوی پروردگار خود به سختی در تلاش، پس او راملاقات خواهی کرد. (الانشاق / ۶)

۲- واقعا که تو از این غافل بودی ... (ق / ۲۲) ۳- ... بلکه آنها از آفرینش تازه در شکند. (ق / ۱۵)

۴- و کوهها را می‌بینی و می‌پنداری که بی‌حرکتند، حال آن‌که به سرعت ابر می‌روند... (النمل / ۸۸)

۵- گویند: وای بر ما، چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ ... (یس / ۵۲)

۶- این همان وعده خدای رحمان است و پیامبران راست گفته بودند. (یس / ۵۲)

۷- ایشان آن روز را دور می‌بینند و ما نزدیکش می‌بینیم. (المعارج / ۶-۷)

۸- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، صص ۱۷۵-۱۷۴

الامر كله ... " (۱) و نیز خداوند می‌فرماید: "و... اليه المصير" (۲) و همین‌طور: "... والى الله عاقبة الامور" (۳) پس سیر انسان کروی بوده، مجدداً به نقطه آغازین باز خواهد گشت. (۴)

اگر برای جوهر نفسانی انسان از بدو حدوث حرکتی نباشد، لازم می‌آید دائماً با جسم نامی حساس، متحد‌الوجود باشد، زیرا نفس مبدأ فصل نوع انسانی، یعنی مفهوم ناطقیت انسان است. این نفس دارای شئونات و اطوار زیادی می‌باشد در عین حالی که بسیط نیز هست، و این شئونات بعضی مربوط به قبل از طبیعت و بعضی با طبیعت و بعضی بعد از آن است.

البته نفوس بر حسب کمال علت خود، قبل از بدنها موجود بوده‌اند، (۵) زیرا که اگر سبب کامل بود مسبب نیز با آن است و چون سبب نفوس کامل الذات و تام الافاده بوده، نفوس نیز قبل از خلقت اجسام با آن بوده‌اند و مسبب از آنها جدا نیست. البته بدیهی است که نفس در هنگام اتمام استعداد بدن در آن حادث می‌شود و به دنبال استکمال خود، بعد از بدن نیز تا ابد باقی خواهد ماند. این سبب و مسبب، هم قبل، هم حین و هم بعد از بدن جسمانی و مادی وجود داشته و خواهد داشت.

پس بدن و حدوث نفس در آن، شرط وجود نفس در این نشأه دنیایی و طبیعی است. حدوث نفس در بدن به جهت فقر و حاجت و امکان و نقص آن است؛ نه به جهت وجوب و غنا و تمامیت آن، و لذا بدن، شرط کمال هویت و تمامیت وجود نفس انسانی است. به خلاف سایر

۱-... و همه کارها به او بازگردانده می‌شود... (هود/ ۱۲۳)

۲-... و بازگشت همه به سوی اوست. (المائده/ ۱۸) ۳- و پایان همه کارها به سوی اوست. (لقمان/ ۲۲)

۴- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۴، باب ۴۷، ف ۱۵۲، صص ۱۲۸-۱۲۷

۵- منظور ملاصدرا نفوس کلی است نه نفوس جزئی انسانی که حادث در بدنها می‌شود، ایشان حتی نسبت دادن عقیده به قدم نفوس به افلاطون و دیگر قدما را نیز تکذیب می‌کند. "نسبة القول به قدم النفوس بما هی نفوس الی ذلک العظیم و غیره من اعظم المتقدمین مختلق کذب، کیف و هم قائلون بحدوث العالم و تجدد الطبیعة و دثورها و سیلان الاجسام کلها، و زوالها و اضمحلالها کما اوضحنا طریقه، و نقلنا اقوالهم فیہ. الخ" (ملاصدرا، الاسفار، ج ۸، ص ۳۷۴)، و نیز فرموده است: "هیئات ان النفس ما دامت هی نفساً لها وجود ذاتی تعلقی هی مفتقرة فی هذا الوجود الذاتی الی البدن، الخ" (ایضا، ص

حیوانات و نباتات که چنین نمی‌باشد و با اضمحلال بدن آنها، زوال نفس نیز به دنبال می‌آید. نتیجه این که نفس از جهت قوه عقلانی آن، در عقلیات تصرف نموده، نیاز به آلت جسمانی ندارد و بی‌نیاز از بدن و سایر اجسام می‌باشد. همچنانکه در هنگام رؤیا هم می‌بیند و هم می‌شنود و هم سایر افعال و ادارا کاتش را انجام می‌دهد بدون اینکه از ابزار مادی جسمانی استفاده کرده باشد. ولی همین نفس به حسب عالم خارجی، حادث و نیازمند به بدن است و این معنی جسمانیة الحدوث و التصرف و روحانیة البقاء و التّعقل در مورد نفس می‌باشد؛ یعنی تصرف آن در اجسام و تعقل آن در ذاتها و امور روحانی است. لذا اگر بخواهد در این عالم مادی فعلی انجام دهد محتاج بدن جسمانی است ولی اگر در ماورای این عالم قدم گذاشت بی‌نیاز از این بدن می‌باشد. برخلاف امور طبیعی که صرفاً "جسمانیة الذات و الفعل" می‌باشند لازم به ذکر است که برای تمامی جواهر، مقامی معلوم وجود دارد، به خلاف نفوس انسانی که دارای اطوار مختلفی بوده، این مقام به حسب حضور بالفعل آنها در هر نشأه‌ای به موجب حرکت جوهری آنها معلوم می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

خداوند روح انسانی را به نحوی خلق کرده که به طور مداوم تدبیر کننده صورتهای مختلف است، خواه در دنیا، خواه در آخرت و خواه در بهشت یا دوزخ باشد.

اولین صورتی که نفس بعد از اخذ میثاق از او، با آن آشنا می‌شود، صورت دنیایی بوده که حدوداً "از ماه چهارم، هنگام تکون صورت جسدی او در رحم، تا هنگام مرگ با آن صورت است. البته در این مدت مرتب و به نحو اتصال صورتهای مختلف پیدا می‌شود و این اتصال به حدی است که بعضی گمان می‌کنند از اول تا آخر بدن واحدی است. حال اینکه واقعیت خلاف آن می‌باشد. همانطور که قرآن کریم نیز اشاره می‌فرماید: "... بل هم فی لبس من خلق جدید."<sup>(۲)</sup> صورت دیگری هم بعد از مردن برای نفس حاصل می‌شود و انسان تا هنگام سؤال حشر با آن صورت، در حکم میت در قبور است.

صورت بعدی برای نفس بعد از سؤال حشر در قبر می‌باشد تا به صورت برزخی برسد. "... و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون"<sup>(۳)</sup> در این مرحله به همان صورتی که دنیا را ترک کرده

۲-... بلکه آنها از آفرینش تازه در شکند. (ق/۱۵)

۱- ملاصدرا، الاسفار، ج ۸، صص: ۳۴۷-۳۴۵

۲-... و پیشاپیش آنان برزخ الی یوم یبعثون " (۳) در این مرحله به همان صورتی که دنیا را ترک کرده

حاضر می‌گردد. اگر اهل بهشت باشد، مانند اهل بهشت شده، با صورتی نیکو حاضر می‌شود و دائماً تا بی‌نهایت در حشر به صورتهای مختلف و نیکو می‌باشد، زیرا که قدرت و رحمت واسعة الهی نهایت ندارد.<sup>(۱)</sup>

به دنبال استکمال و رسیدن نفس به عقل فعال و گذر از عالم جسمانی است که نفس به مقام روح می‌رسد و در این مرتبه است که از نار به نور تبدیل می‌گردد، نوری که هیچ ظلمت و شعله‌ای با آن همراه نیست. ولی همین نور هنگام تنزل به طبیعت به نار تبدیل می‌شود. و این تبدیل ناری در ابتدا به صورت نوری در انتها، سیر حرکت جوهری نفس را بیان می‌دارد.<sup>(۲)</sup>

در بحث استکمال نفس، بین نظر ابن عربی و ملاصدرا تغایری وجود ندارد، و سخن ابن عربی در خط سیر انسان از ابتدا تا انتهای عالم است به نحوی با نظر ملاصدرا در استکمال نفس مطابقت دارد. البته لازم به ذکر است که این حرکت مخصوص نفس تا هنگامی است که متصل به ماده باشد و الا در قطع تعلق آن از ماده، عقل و فعلیت محض می‌شود.

### مسیر استکمالی نفس

در مسیر حرکت جوهری، جمیع موجودات عالم عنصری، به سوی کمالات لایق خود در حرکتند. در این مسیر عناصر به سوی جماد و جماد به سوی نبات و نبات به سوی حیوان و حیوان به سوی انسان و انسان به سوی خدا سیر می‌کند.

انسان در طی مسیر خود، ابتدا دارای عقل هیولاتی بوده به سوی عقل فعال حرکت می‌کند. لذا باید مراتب عقل بالملکه و سپس بالفعل را طی نماید.

همینکه انسان به عقل فعال رسید، ثمره این عالم شده و هدف خلقت محقق می‌گردد.<sup>(۳)</sup> انسان از بدو حدوث و تولد که نطفه‌ای دارای صورت طبیعی است تا آخر باید مراحل را طی کند. او مرتب در تحوّل و انفعال نفس و بدن و در سیر و سفر و ارتحال سر و علانیه بوده، از منزلی به منزل دیگر و از حالی به حال دیگر و از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شود تا به نقطه اصلی و هدف نهایی خویش برسد. لذا ابتدا نطفه، بعد علقه، بعد مضغه، بعد جنین، بعد بچه

۱- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، صص ۷۸-۷۶

۲- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۹۸

۳- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۴، ص ۱۳۲

ممیز، بعد انسان عاقل، بعد حکیم و عالم شده، و متوجه عالم غیب و خروج از عالم شهادت می‌گردد تا نهایتاً "جسم او مضحمل و فانی گردیده، حیات دنیایی او تعطیل شود و افتراق و انفصال از دنیا برایش حاصل شده، روح و نفس او متوجه عالم اصلی خود گردد البته در این مسیر ناچار است از هر مرحله‌ای رحلت کند تا به مرحله بعدی نایل آید.<sup>(۱)</sup>

ابن عربی: انسان از بدو تولد تا پایان عمر به طور مداوم و بی وقفه در حال سفر و ارتحال است تا نهایتاً "به بهشت یا دوزخ برسد و سفر او قطع گردد. پس بر هر عاقلی لازم است که بداند این سفر همراه با سختی و مشقت و بلاهای مختلف است، لذا باید فرد مسافر دائماً "متوجه صلاح و مصلحت خویش باشد و در هیچ منزلی قصد اقامت نکرده، دائماً "در حال کوچ باشد تا بهتر بتواند از شر حوادث راه، نجات یابد. پس هیچ مسافری نباید طلب راحتی نماید تا به مقصد برسد. وقوف در هر مقطعی از دنیا موجب هلاکت او خواهد بود.<sup>(۲)</sup>

بنابراین با توجه به اینکه هر صورت بالفعلی باید خالی از مواد و علایق آن باشد و هر موجود مادی نیز موجودی بالقوه است، در نتیجه نفس انسانی تا هنگامی که متعلق به وجود مادی است، به نحو بالفعل عاقل و معقول نبوده بلکه بالقوه است. به همین خاطر است که در ابتداء تکون دنیایی آن، دارای جهات کثیره جسمانی بوده، و وحدت عقلی آن نیز بالقوه است و همینکه ذاتاً "قوی و فعلیت آن شدید شد، جهت وحدت بر آن غلبه می‌نماید و عقل و معقول می‌شود بعد از آنکه حس و محسوس بود.

نتیجه اینکه برای نفس ذاتاً "استکمالی از نشأة مادی به سوی نشأة عقلی و مجرد که همان هدف اصلی آن است وجود دارد و تا به آن مرحله نرسد آرامش ندارد.<sup>(۳)</sup>

در مسیر استکمالی نفس، ابن عربی و ملاصدرا هر دو یک حرف را زده‌اند و هر دو قابل به ارتحال از مرحله‌ای و وصول به مرتبه بعدی هستند و کمال انسان را در این می‌دانند که انسان در جمیع مراحل متوجه عالم غیب و مبدأ اصلی خود باشد و به آرامش ابدی ملحق گردد.

۱- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، صص ۱۶۹-۱۶۸

۳- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، صص ۲۴۱-۲۴۰

۲- ابن عربی، الرسائل، رسالة الانوار، ص ۱۵۷

### نفس انسانی متمم جمیع انواع سابق است

برای نفس انسانی درجات مختلف وجودی از اشرف فالاشرف وجود دارد و برای طی این درجات دارای حرکت استکمالی جوهری است. هنگامی که به مرتبه‌ای از کمال جوهری می‌رسد در برگیرنده جمیع مراتب قبلی نیز هست و نوع کاملتر، نوع ناقصتر را در بردارد. مثلاً هنگامی که به مرحله نوع حیوانی رسید، جمیع مراتب نوع طبیعی و نباتی را داراست و نوع طبیعی، تمامی نوع طبیعت مرکب معدنی را دارا بوده و طبیعت معدن تمام طبیعت جسم را در بردارد.

پس طبیعت انسان، یعنی ذات و نفس او، جمیع ماسبق خود از انواع حیوانی نباتی و عنصری را در بردارد، و انسان در واقع کل اشیاء نوعی و صورت کمالی هر نوعی است.<sup>(۱)</sup> به عبارتی دیگر نفس جوهری است که در ذات و حقیقت خویش معلق بین مرتبه احساس تا مرتبه تعقل بوده، می‌تواند با هر مرتبه‌ای از مراتب متحد گردد، و لذا در اوّل حدوث با حس ظاهر متحد می‌شود و بعد که قادر شد صور محسوسات را در ذات خود متحمل و متخیل گرداند، باقوه خیال متحد می‌شود، به دنبال آن قادر می‌گردد صور عقلیه اشیا را تصور کند و پس از آن است که جوهر مجردی شده که از کلیه علایق مادی آزاد گشته و با عقل متحد می‌شود.

این نفس در عین حالی که می‌تواند جامع مراتب مختلف باشد، در هر مرتبه‌ای که هست با دیگر مراتب متفاوت می‌باشد. مثلاً اگر به مرتبه کامل عقلانی و تجرّد محض نرسید، در مرتبه وهم و خیال و نفس حیوانی باقی خواهد ماند؛ اگر چه در جمیع این مراتب قصد نفس، صعود به مرتبه بالاتر است، گاهی موفق نمی‌گردد و این نفوس سعید هستند که به مرحله کامل تجرّد عقلانی خواهند رسید و نفوس شقی از مرتبه حیوانی نمی‌توانند گذر کنند. بنابراین میزان سعادت و شقاوت هر فردی نیز بستگی به میزان فعالیت آن فرد در زمینه صعود و نزول نفس او در مراتب مختلف دارد. در واقع نفس مانند زمین مستعدی است که آماده قبول بذر علوم و ادراکات مختلف از آسمان عقل و رحمت است و هر چه کاملتر شود، جامعیت، بساطت و وحدت آن شدیدتر خواهد گردید، در عین حالی که جنس آن در جمیع مراتب ثابت است.<sup>(۲)</sup>



## منازل چهارگانه حرکت نفس

برای انسان مقامات و مراتب مختلفی وجود دارد: حسی، خیالی، فکری شهودی و برخی مراتب دیگر. همه اینها به خاطر عوالم مختلفی است که بعضی فوق بعضی دیگر می‌باشد.

### اولین منزل نفس انسانی

اولین منزل درجه محسوسات است، انسان تا زمانی که در این منزل است مانند کرم درون زمین بوده، از عالم محسوسات بالاتر نمی‌رود و لولا اینکه دارای تخیل باشد.

### دومین منزل نفس انسانی

دومین منزل مرتبه متخیلات است و مادامی که انسان در این منزل است حکم پرنده و سایر حیوانات بهیمی و مانند آن را دارد. زیرا پرنده و دیگر حیوانات مانند آن اگر مورد اذیت واقع شوند می‌گریزند و به آن محل باز نمی‌گردند. اینها نیز از مرتبه حواس به مرتبه خیال گذر کرده‌اند.

### سومین منزل نفس انسانی

سومین منزل درجه متوهمات است، در این منزل حیوان کامل است مانند: اسب و دیگر حیوانات مانند آن که در این مرتبه از دشمن می‌گریزند و لوهنوز اذیت نشده باشند، مثلاً اسب از شیر، و گوسفند از گرگ فرار می‌کند. در این منزل انسان با سایر حیوانات مشترک است.

### منزل چهارم نفس انسانی

منزل چهارم بعد از ترقی از منزل سوم است، در این درجه انسان اشیایی را درک می‌کند که حس و خیال و وهم در آن دخالت ندارد، از امور آینده حذر می‌کند و اشیاء غایب از حس، وهم و خیال را درک می‌کند و در طلب آخرت و بقاست. در این درجه است که نام انسانی بر او صادق می‌گردد و این همان حقیقت روح منسوب به خداست در قول او که می‌فرماید: "... و

نفخت فيه من روحی ...<sup>(۱)</sup> در این عالم است که در ملکوت برای وی گشوده می‌شود و ارواح مجرّده و حقیقت محض را مشاهده می‌کند. در اینجا است که مقام هر فردی به میزان علو ادوارک او از این عوالم معین می‌گردد. لذا انسان گاهی در صورت کرم، گاهی پرنده، گاهی چهارپا، گاهی شیطان و گاهی ملک است. تمامی این منازل سیر و سفر انسان برای ترقی از ادنی به اعلی است تا به درجه عشاق و مشاهدین حق که غایت کمال انسانی و مقام مشترک بین همه انبیاء و اولیاء است، برسد.<sup>(۲)</sup>

ابن عربی: نفس در سفر به سوی معرفت ربّ، با ایمان به شرع، موفق می‌گردد. در این سفر، عقل (عقل جزئی بشری) از جمله عبیدهای او و تحت فرمان اوست؛ اگر به موجب عقل تنها این مسافرت را بپیماید، مسافری راماند که خالی از ایمان است، لذا به طریق رشد و نجات نخواهد رسید. پس این مسافرت باید به حکم شرع و ایمان باشد و عقل "جزئی" در این سفر در حکم عبد و خدمتکار شرع و نفس است.<sup>(۳)</sup>

### عقل فعّال و فیاض نفس را از نقص به کمال می‌رساند

برای هر نوعی از انواع جسمانی، فردی کامل در عالم ابداع وجود دارد که آن فرد اصل و مبدأ و علت این نوع جسمانی بوده و نیازی به مادّه و محلّ ندارد، به خلاف انواع معلول او که به علت ضعف وجودی خود هم در ذات و هم در فعل محتاج به ماده است.

بر این اساس صاحب نوع انسانی را "روح القدس" نامند که همان "عقل فیاض" و افاضه کننده به اوست. این صور مادی مانند صورت انسانی و سایر حیوانات، اگر چه در این عالم محتاج به ماده می‌باشند ولی به اعتبار عالم علومی قوام به مادّه ندارند، بلکه مربوط به عالم عقلی مجرد از ماده و قائم به ذات خود و بی‌نیاز از محلّند.<sup>(۴)</sup>

با این وصف بدن انسانی، مستعدّ صورتی است که مدبّر و متصرّف در آن باشد، به نحوی

۱-... و از روح خود در آن دمیدم... (الحجر/ ۲۹) ۲- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، صص ۳۴۰-۳۳۷

۳- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۱۱، باب ۷۲، ف ۴۸-۴۳، صص ۹۱-۸۷

۴- ملاصدرا، الاسفار، ج ۲، صص ۶۳-۶۲

که به موجب این تدبیر و تصرف، شخصیت و نوعیت آن حفظ شود. وجود این صورت اگر بخواهد مصدر تدابیر بشری و افعال انسانی و حافظ مزاج به نحو اعتدال باشد، حتماً باید نیرویی روحانی و مفارق از ماده و دارای ادراک و عقل و فکر و تمیز باشد. این نیرو به ناچار باید از مبدأ فیاضی افاضه گردد.

این نفس انسانی از یک حیث، ذاتی مجرد و عقلی بوده، از حیث و جهت دیگر چون متصرف در بدن است مادی می‌باشد. بدین خاطر از حیث فعل، مسبوق به استعداد و حادث به حدوث بدن و زایل به زوال آن است، ولی از حیث حقیقت اصلی یا مبداء حقیقی خود، غیر مسبوق به استعداد بدن بوده و با فساد بدن فاسد نمی‌شود و نقایص مادی هم در آن به نحو بالذات وجود ندارد.

پس می‌توان گفت انسان دارای مقامات و نشأت ذاتی و متعددی است که بعضی از اینها مربوط به عالم امر و تدبیر است. مثل روح، "... قل الروح من امر ربي..."<sup>(۱)</sup> و بعضی مربوط به عالم خلق و تصویر می‌باشد "منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها یخرجکم تارة اخری"<sup>(۲)</sup> پس حدوث و تجرد نفس مربوط به بعضی نشأت آن است و لذا اگر این نفس از بعضی نشأت ارتقاء پیدا کرد، وجودی مفارق و عقلی شده، از عالم خلق به عالم امر تحول می‌یابد و در این هنگام دیگر احتیاج به بدن و احوال و استعداد آن ندارد و دارای وجود حدوثی نیست بلکه وجودش بقایی است. در این هنگام دیگر حال حدوث آن غیر از حال استکمال آن است و در حقیقت جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است.<sup>(۳)</sup>

لازم به ذکر است که در طی جمیع این مراتب و نشأت به نحوی مرتبط با عقل فعّال و تحت تدبیر و ملحق به آن است تا اینکه به تجرد محض و اتصال کامل به آن برسد. در همه این مراتب علت نفس نمی‌تواند امری مادی و جسمانی باشد، چون که لازم می‌آید هر جسمی دارای نفس و موجد آن باشد، حال اینکه بسیاری از اجسام از این امر بی‌بهره‌اند. از طرفی دیگر قوای جسمانی نیز نمی‌توانند علت نفس باشند، زیرا خودشان اصلاً مستقل نیستند تا بتوانند

۱-... بگو روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است... (الاسراء/ ۸۵)

۲- ما شمارا از آن (زمین) آفریدیم و در آن باز می‌گردانیم و باز دیگر (در قیامت) شمارا از آن بیرون می‌آوریم. (طه/ ۵۵)

۳- ملاصدرا، الاسفار، ج ۸، صص ۳۹۳-۳۹۱

علت وجودی مستقل گردند لذا باید علت نفس، وجودی شدیدتر از خود نفس باشد که به آن "عقل فعّال" گویند. و از این جهت عقل فعّال نامیده شده که هم عاقل و هم معقول ذات خویش است.<sup>(۱)</sup>

از طرفی دیگر اگر مخرج نفس از قوه به فعل، ذات خود نفس باشد، لازم می آید شیئی برتر و بالاتر و کاملتر از خود باشد، زیرا بخشنده کمال باید خود کاملتر باشد. و لذا چون جهت بالفعل غیر از جهت بالقوه و انفعال است، پس مخرج نفس نمی تواند جسمی مرکب از ماده و صورت باشد. همین طور جسم کمال دهنده نفس نیز نمی تواند مخرج آن باشد. زیرا مرتبه جسم پایین تر از نفس است. همین طور نفس دیگری از همان نوع این نفس نیز نمی تواند باشد، زیرا در همان حد و مساوی با همان نفس است. و لذا مخرج نفس از قوه به فعل و یا کمال دهنده نفس نمی تواند هم مرتبه آن باشد. نتیجه اینکه، مخرج نفس از قوه به فعل و کامل کننده آن، فرشته ای روحانی بوده که صور اشیاء به نحو بالفعل نزد آن موجود است، و همان است که فعّال معقولات و افاضه کننده آنها بر قلب هر کسی که بخواهد، می باشد، البته با توفیق و کسب فیضی که از ناحیه حق تعالی می گیرد.<sup>(۲)</sup>

ابن عربی: حامل جمیع معلومات عالی و دانی، عقل است. عقل کل معلومات را بدون واسطه از خدا اخذ نموده، سپس به نفس افاده می نماید. پس نفس، مستفید از عقل بوده و به موجب آن بالفعل می گردد.<sup>(۳)</sup>

بنابراین، عقل با واسطه هایی معلومات را بین مخلوقات افاضه می نماید. حال به خاطر اینکه بر ما واجب شرعی است که علم به حق تعالی بیاییم "فاعلم انه لا اله الا الله ..."<sup>(۴)</sup> بر ماست که با اتصال به عقل کامل انتقال امر بنماییم. اگر چه نهایت کوشش ما در این امر، عجز مال از معرفت حق تعالی است و فقط می توانیم بفهمیم که او وجود دارد و هیچگاه به حقیقت ذات او نخواهیم رسید. و اینجا علم ما به عدم علم

۲- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، صص ۳۳۰-۳۲۹

۱- ایضاً ص ۳۹۶

۳- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، باب ۳، ف ۷۸، ص ۹۰

۴- بدان که خدایی یکتا وجود ندارد... (محمد / ۱۹)

ما به حق تعالی است. (۱)

پس نفس هرگاه که بخواهد صورتی را بیابد، باید سراغ گنجینه‌ای عقلی برود که این معقولات در هنگام فراموشی در آن گنجینه محفوظ است. و این خزینه نزد خود آن نفس یا در جسم نیست، بلکه نزد عقل است. در خود نفس نیست، زیرا نفس دارای دو بخش نبوده که یک بخش آن مدرک و متصرف در صور و بخش دیگر آن حافظ صور باشد. در جسم آن هم نیست، زیرا فهمیدیم که معقول در جسمی که قابل انقسام‌های مادی و وضعی است، حصول نمی‌یابد. پس کامل کننده نفس و حافظ صور او، فرشته مقرب عقلی است که این فرشته عقلی هیچ جهت قوه ندارد، و الا باز خود احتیاج به مخرج از قوه به کمال داشته و به دنبال آن یا دور پیش می‌آید یا تسلسل، که هر دو محال است.

نفس با اتصال به آن فرشته مقرب عقلی، کامل می‌شود. می‌توان گفت: نفوس ماهمانند آینه است که اگر مصفاً و پاکیزه از تیره گیها باشد و رویه سوی آن عقل نماید، پذیرای نقوش عالم غیب خواهد شد، و اگر از آن روی برگرداند، خالی از صور غیبیه خواهد گردید و لذا نسبت آن فرشته عقلی (عقل فعال) و نفس همانند نسبت خورشید با دیدگان است.

به این دلیل عقول، واسطه و ارتباط میان ما و حق تعالی هستند که نفوس به خاطر کثرتشان دارای جهات کثیرند و حق تعالی وحدت محض است. لذا باید واسطه‌هایی بخورد و نزول بیابد تا جهات کثیر شده و با نفوس ارتباط برقرار شود. پس اگر ما مستقیماً نمی‌توانیم با حق تعالی ارتباط برقرار کنیم بخاطر نقصان خودمان است و با رفع حجب به جناب او خواهیم رسید ان شاء الله... (۲)

با بیانی دیگر، دلیل وجود عقل فعال به عنوان واسطه میان خدا و خلق او را می‌توان به عنوان جاری شدن نور حیات در اجسام نیز دانست، زیرا که اولین موجود توسط حق، عقل می‌باشد. عقل نوری ابداعی الهی است که به واسطه آن نفس ایجاد می‌گردد و نفس در نورانیت مرتبه‌ای ضعیفتر از عقل را داراست؛ و از نفس، طبیعت و از طبیعت، جسم آفریده شده است. پس در هر موجودی، جهتی خاص به ایجاد کننده آن است. در رأس همه جهات

۱- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، باب ۳، ف ۸۳-۷۲، ص ۹۲

۲- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۷، صص ۳۳۰-۳۲۹

خداست، وکل عالم متوجه اوست و این خداست که حیات را در کل عالم با واسطه‌های بین خود و آنها نساری می‌کند. بنابراین برای هر نوع جسمانی، صورتی مفارق از آن در عالم ملکوت اعلای ربّانی و علم حق تعالی وجود دارد که آن اسمی از اسماء الهی و مدبّر این نوع است.<sup>(۱)</sup> همانطور که مجرای حیات در نفوس "عقل فعّال" است و به واسطه آن، نفوس به عالم امر متصل شده، حقایق اشیاء را با نور او مشاهده می‌کنند.

علت برانگیختن رسولان نیز اکمال همان چیزی است که به واسطه عقول افاضه می‌گردد، یعنی رساندن انسان به معرفت نفس و روز رستاخیز و خدا. و به طور خلاصه وصول به "عقل فعّال"، که به دنبال آن اتّصال به حق تعالی است.<sup>(۲)</sup>

ابن عربی: چون انسان ممکن الوجود است و هر ممکنی ذاتاً فقیر و محتاج موجودی است که به آن وجود دهد، پس انسان مادامی که حیات دارد، این وصف امکان با او همراه و فقر، ذاتی اوست و لذا باید دائماً متصل به حق تعالی باشد تا از بین نرود.<sup>(۳)</sup>

در اینکه نفس ذاتاً فقیر و ممکن است و برای وصول به کمال به نحوی باید از طریق رابطه‌ای مجرد به مبدأی غنی و مطلق متصل گردد، ابن عربی و ملاصدرا هر دو هم عقیده‌اند با این تفاوت که ملاصدرا آن واسطه را عقل فیاض و ابن عربی صرفاً موجودی مجرد دانسته است که این دو با هم منافاتی ندارد زیرا عقل فیاض نیز موجودی مجرد و عقلی است.

#### افعال انسان همه تحت تدبیر عقل فعّال است.

حیات از طرف خداوند متعال، در جمیع موجودات جاری و ساری است. و هر موجودی دارای حیات می‌باشد.<sup>(۴)</sup> حیات در واقع مخصوص به قوه حساس در حیوانات نیست. بلکه هر چیزی حیات مخصوص به خود را دارد که به موجب آن حیات تسبیح و تمجید

۱- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۰۷

۲- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۵۷ - ملاصدرا، مفاتیح الغیب، صص ۸۲۳-۸۲۱

۳- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۸، باب ۷، ف ۶۱۹، صص ۴۲۴-۴۲۳

۴- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۲۵۷

حق می‌گوید. "... و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم ..." (۱) زیرا هر موجودی هستی خاص خود را دارد که بموجب این مرتبه از هستی بر مادون خود فاعل و از مافوق خود منفعل است. این قوه در حیوان همان احساس و تحریک بوده و در این انسان تعقل و راه و روش و در نباتات تغذی و نمو می‌باشد و از هیولی گرفته تا بالاترین موجودات این مسیر و جریان نورحیات در وجودشان هست. (۲)

و این حیات به وسیله نفس و یک امر عقلی افزایده می‌گردد، زیرا که در واقع این نفس است که مصور هیولا است. اگر چه مدبر عالم امری و عقلی است، ولی همین عقل اگر بخواهد در صورت هیولی مؤثر افتد، به واسطه نفس می‌باشد. (۳)

ابن عربی: با توجه به این که عقل حامل جمیع معلومات بوده، بدون واسطه از خدا کسب علم می‌نماید، هیچ چیز از آن غایب نیست. این عقل از ناحیه حق فیض می‌گیرد و به نفس فیض می‌رساند. (۴) البته نفس در صورتی می‌تواند از عقل ارتزاق کند که با آن مشاکله و سنخیت داشته باشد و الا هیچ وقت عالم نخواهد شد. (۵)

با توجه به اینکه حرکت عناصر از جهات مختلف بر ملائکه ای عقلانی به عنوان حاکم بر آنها دلالت دارد، اگر حرکت عناصر در یک اجتماع و تبدیل شده آنها در کیفیات مختلف برای حصول مزاج را بنگریم، در می‌یابیم که حاکمی مدبر اینهاست که اجتماع، وحدت و تغییر و تبدل آنها را حفظ می‌کند و این حاکم و جابر، چیزی غیر از خود عناصر بوده و از سنخ مزاج نیست. بلکه امری نفسانی است، اگر چه خود نفس نیز در افعالش محتاج امر شدیدتر و شریفتر از خود به نام "عقل" می‌باشد. (۶)

ابن عربی: خداوند عقل را از نسبت حیات، و نفس را از نسبت علم آفرید. پس عقل شرط وجود نفس است، همانطور که حیات شرط وجود علم می‌باشد. و

۱-... هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد او می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید... (الاسراء، ۴۴)

۲- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، صص ۲۵۷-۲۵۳

۳- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۲، باب ۳، ف ۷۸، ص ۹۰

۴- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۴۷

۵- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۰۲

۶- ایضا، ف ۱۰۰، ص ۱۰۲

حیات و علم هر دو منفعل از عقل و نفسند.<sup>(۱)</sup>

با این وصف، نفس در عین تجرد و وحدتش، از عالم بالا در بدن عمل می‌کند و افعال جمادی و نباتی جسم مانند: هضم، دفع و سایر فعل و انفعالات آن را به عهده دارد، و به موجب ارتباط با جسم است که دارای قوه لامسه، ذایقه و دیگر مدرکات می‌شود.<sup>(۲)</sup> اگر چه بذاته سمع، بصر، و جمیع حواس و جوارح می‌باشد.<sup>(۳)</sup> البته نسبت نفس با بدن نسبت قیومی نیست، بلکه نسبت تدبیر و تصرفی است.<sup>(۴)</sup>

بنابراین در رابطه با افعال انسان که همه تحت تدبیر عقل بوده و عقل هم بطور مستقیم از حق تعالی کسب فیض می‌کند نیز این عربی و ملاصدرا هر دو هم عقیده بوده و نفس را تحت عقل می‌دانند، به عبارتی دیگر هر دو قائلند که عقل از حق تعالی کسب فیض نموده و به نفس افاضه می‌کند و نفس نیز به ماده که پایین تر از آن است فیض می‌رساند.

منابع و مأخذ<sup>(۵)</sup>

\* قرآن کریم

- ۱- ابن عربی محی الدین، التجلیات الالهیه، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران - ۱۳۷۶
- ۲- ابن عربی محی الدین، رسائل (ده رساله ترجمه به فارسی)، مقدمه، تصحیح و تعلیق: نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول - ۱۳۶۷
- ۳- ابن عربی محی الدین، الفتوحات المکیه، دوره ۴ جلدی (قطع رحلی)، دار صادر بیروت
- ۴- ابن عربی محی الدین، الفتوحات المکیه (چاپ جدید)، تحقیق: عثمان یحیی، تصدیر: ابراهیم مذکور، انتشارات: هیئته المصریه العامه للکتاب، چاپ دوم - ۱۴۰۵ هـ ق ۱۹۸۵ - م - جلدهای (۱-۱۳)

۱- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۴، باب ۶۰، ف ۴۷۵-۴۷۴، ص ۳۴۴

۲- ملاصدرا، الشواهد الربوبیه، ص ۱۰۲ ۳- ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۴۱۱

۴- ایضاً، ج ۴، ص ۷۵

۵- منابعی که با علامت \* مشخص شده است تصریحاً و سایر منابع به نحو ضمنی مورد استفاده قرار گرفته است.



استكمال نفس از نظر ابن عربی و ملاصدرا/ ۱۷

۵- ابن عربی محی الدین، فصوص الحکم، تعلیقة: ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، چاپ دوم - آذرماه ۱۳۷۰

۶- ابن عربی محی الدین، کتاب المسائل، مقدمه، تصحیح، ترجمه و تعلیق: سید محمد دامادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول - ۱۳۷۰

۷- ابن عربی محی الدین، کتاب الاسراء الی مقام الاسری (عروج روحانی یا سیر و سلوک عرفانی)، پیش گفتار: سید جعفر سجادی، چاپ گلشن، چاپ اول، تهران - ۱۳۷۲

۸- جهانگیری محسن، محی الدین بن عربی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم - ۱۳۶۱

۹- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، اسرار الآیات، ترجمه: علویه همایونی، چاپ افست نشاط چاپ دوم، اصفهان - ۱۳۶۷

۱۰- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، ایقاظ النائین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۱

\* ۱۱- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، تفسیر القرآن الکریم، دوره ۷ جلدی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم - ۱۳۶۶، جلدهای (۷-۱)

\* ۱۲- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه، دوره ۹ جلدی، مکتبة المصطفوی، چاپ دوم، قم - ۱۳۶۸، جلدهای (۹-۱)

۱۳- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، رساله حدوث العالم (آفرینش جهان)، ترجمه و تصحیح: محمد خواجهوی، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۶۶

۱۴- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، رسایل فلسفی، سه رساله (المسائل القدسیه - متشابهات القرآن - اجوبة المسائل)، تعلیق، تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۶۲

۱۵- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، رساله الحشر، ترجمه و تصحیح: محمد خواجهوی، انتشارات مولی

۱۶- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، رساله زاد المسافر، شرح: سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش

عالی - آذر ماه - ۱۳۵۹

۱۷- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، شرح اصول کافی، ترجمه، تعلیق و تصحیح: محمد خواجوی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، ۱۳۶۴، جلد سوم

\* ۱۸- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، الشواهد الربوبية، تعلیق، تصحیح و مقدمه: سید جلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، مشهد - ۱۳۶۰

۱۹- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، عرشیه، ترجمه و تصحیح: غلامحسین آهنی، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، چاپ اول، ۱۳۴۱

۲۰- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، کتاب المشاعر، ترجمه فارسی: بدیع الملک میرزا عمادالدوله، ترجمه و مقدمه و تعلیقات فرانسوی: هانری کرین، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۶۳

۲۱- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، کسر اصنام الجاهلیة (عرفان و عرفان نمایان)، ترجمه: محسن بیدارفر، انتشارات الزهراء، چاپ اول

۲۲- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، المبدأ والمعاد، مقدمه و تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره ۵-، اسفند ماه - ۱۳۵۴

۲۳- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، المظاهر الالهية، مقدمه، تحقیق و تعلیق: سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان (به مناسبت چهارمین سال تولد ملاصدرا - مشهد)

\* ۲۴- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، مفاتیح الغیب، ترجمه و تصحیح: محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول

۲۵- شیرازی صدرالدین محمد (ملاصدرا)، الواردات القلبية، تحقیق، تصحیح و ترجمه: احمد شفیعیها، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره ۴۹-، شهریور - ۱۳۵۸

۲۶- فیض الاسلام علی نقی، نهج البلاغه، جمع آوری و ترجمه

۲۷- کلینی ثقة الاسلام علی نقی، اصول کافی، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت (ع)

۲۸- محمدی ری شهری محمد، میزان الحکمة، مکتبه الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۳